



ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و دوم، شماره‌ی ۱۰۷۱ (۴۰ الکترونیک)، پنج‌شنبه ۱۲ اسفند ۱۴۰۰، ۲۹ رجب ۱۴۴۳، ۳۱ مارس ۲۰۲۲



می‌لاد
باسعدت
امام حسین ع
حضرت ابوالفضل ع
وامام سجاده
مبارک



به مناسبت ۱۵ اسفند، روز درختکاری دانشان به‌همی شهرت را بشناس

۲

تصویرگری: ژینده براسای

گفت‌وگو با «بیلی کریستال» و
«جان گودمن»، گویندگان سریال
انیمیشن «هیولاهای سرکار»

هیولاهای مشغول‌کارند

۵ ۱۴



اسفند، ماه ابرهای کومولوس چرخ اول

● طوبای و یسه

متولد نشود و راحت و آسوده برویم سر خانه و زندگی مان. «عباس شیر اوژن»، سخن‌گوی ستاد ملی پیش‌گیری و مقابله با کرونا گفته است: «با توجه به مهار نسبی موج ششم بیماری کرونا در شرایط فعلی، هم‌وطنان عزیز می‌توانند برای سفرهای نوروزی به شرط واکسیناسیون کامل (مگر به دلیل عدم گذشت فاصله‌ی زمانی سه ماهه با دوز قبلی) برنامه‌ریزی کنند». این هم می‌تواند خبر خوب اسفند باشد.

اما هفته‌ی گذشته متأسفانه خبرهای اوکراین و جنگ بین روسیه و اوکراین در صدر همه‌ی خبرها بود. در هر جنگی، اولین قربانیان کودکان و نوجوانان هستند و طولی نکشد که تمام خبرگزاری‌ها پر شد از تصویر کودکان و نوجوانان اوکراینی. امیدوارم هیچ جنگی در هیچ‌جای دنیا رخ ندهد و کودکان و نوجوانان در فضایی پر از صلح و سلامتی زندگی کنند.

راستی هم چنان می‌توانید هر هفته دو چرخ‌هی الکترونیک را در سایت همشهری آنلاین به‌نشانی hamshahrionline.ir/service/children و هم چنین در صفحه‌ی اینستاگرام و کانال تلگرام دو چرخ‌هی به‌نشانی [@docharkkeh_weekly](https://www.instagram.com/docharkkeh_weekly) بخوانید و هم چنان با ما رکاب بزنید.

هنوز باورم نمی‌شود اسفند است و ماه‌های سال، مثل ابرهای کومولوس تپل با باد زمان در آسمان شفاف و زیبای آبی اسفند در حال گذر کردن باشند.

۱۴۰۰ راستی راستی دارد تمام می‌شود. انگار همین دیروز بود که هیجان ۱۴۰۰ را داشتیم و هنوز خیلی از ما اشتباهی می‌نوشتیم ۱۳۴۰۰ که ماهی‌تفریح بود؛ چون به ۱۴۰۰ عادت نکرده بودیم؛ اما حالا باید به ۱۴۰۱ لبخند بزنیم.

باورم نمی‌شود سالی که گذشت با کرونا با آموزش آنلاین با دور بودن از دوستان و فامیل‌ها گذشته باشد... اما کمی خوشحالم چون چند روز پیش دیدم، تعداد شهرهای قرمز ایران نارنجی شده و کمی دلم آرام گرفت. اما تعداد زیادی از کودکان و نوجوانان در این موج درگیر اومیکرون شدند. تعداد زیادی از دوستانم در کلاس آنلاین هم...

اومیکرون را اولش جدی نگرفتیم بعد ماجرا جدی شد. دوستانم می‌گویند: «اومیکرون نوعی کرونای رفت و برگشتی است. هی می‌رود و فکر می‌کنی قصه به آخر رسیده و کلاغ به خانه‌اش اما می‌بینی که فردا دوباره سر و کلاهش پیدا شده است!»

امیدوارم در سال ۱۴۰۱، خبری از کرونا نباشد و هیچ سوپه‌ی جدیدی

نمایشگاهی از عروسک‌هایی با نیازهای ویژه

دوست تازه‌ی من در ایستگاه پایانی

• بر دیا بادیر

ویژه آغاز کردند.

شرکت‌کنندگان در این مهرواره حدود ۶۰ اثر برای شرکت در مهرواره تولید و ارسال کردند که این آثار در قالب یک نمایشگاه فیزیکی از ۸ تا ۱۴ اسفند در اداره‌ی کل کانون پرورش فکری استان تهران برگزار می‌شود.

بر اساس این گزارش، تعدادی از آثار تولیدی و ارسال شده به دبیرخانه‌ی مهرواره، توسط اعضای دارای نیازهای ویژه ساخته شده‌اند.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران برای ثبت و ماندگاری این آثار و نیز دسترسی علاقه‌مندان که شرایط حضور فیزیکی در نمایشگاه را ندارند، آثار ارسالی مهرواره‌ی دوست تازه‌ی من را در قالب دو نمایشگاه مجازی نیز در بستر سایت kpf.ir و سایر رسانه‌های مجازی کانون پرورش فکری منتشر می‌کند.

در اختتامیه‌ی مهرواره‌ی «دوست تازه‌ی من»، عروسک‌های دست‌ساز اعضا، مربیان و علاقه‌مندان به ساخت عروسک، در قالب یک نمایشگاه حقیقی و دو گالری مجازی در معرض دید علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

به گزارش روابط عمومی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران، این اختتامیه در واقع در ادامه‌ی ویژه‌برنامه‌ی معلولان و ایستگاه پایانی مهرواره‌ی دوست تازه‌ی من است.

پس از انتشار فراخوان مهرواره‌ی دوست تازه‌ی من در سطح مراکز و فضاهای مجازی کانون پرورش فکری، اعضا و مربیان و علاقه‌مندان عروسک‌سازی، تولید و ساخت عروسک‌های دست‌ساز با محوریت عروسک‌هایی با نیازهای ویژه، طراحی و مناسب‌سازی شیوه‌های آموزشی و بازی‌ها و سرگرمی‌ها برای کودکان و نوجوانان دارای نیازهای



اثر «محمدحسین آقابابایی» از مرکز فراگیر ۴۰ / عکس: سایت کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان



به مناسبت ۱۵ اسفند، روز درختکاری

درختان بومی شهرت را بشناس

• نفیسه مجیدی‌زاده

نشود و زحمتان هدر برود.

مثلاً یک گیاه شور پسند را که مناسب کویر است، نمی‌توانید در منطقه‌ای کوهپایه‌ای بکارید؛ یا مثلاً تهران نیاز به درخت‌هایی دارد که نیاز کم‌تری به آب داشته باشند و هم به پاکی هوا، کمک بیش‌تری کنند.

گونه‌هایی مثل توری، طاووسی، سپیدار، پالونیا، زیتون تلخ، زبان گنجشک، بلوط همیشه‌سبز و... از نظر دما و خاک با شرایط تهران سازگارند، اما متوسط بارندگی تهران برایشان کم است.

گونه‌هایی مثل داغداغان، بیدمجنون، چنار و... نیز از نظر دما، خاک و رطوبت، سازگار با تهران هستند.

اما پوشش طبیعی بومی تهران از زمان آقامحمدخان قاجار که تهران را به خاطر آب‌وهوا به‌عنوان پایتخت انتخاب کرد، وجود درختان چنار بود و تهران را چنارستان هم می‌نامیدند.

«اسماعیل کهرم» فعال محیط‌زیست، معتقد است: «چنار اساساً برای خاک و آب‌وهوای تهران ساخته شده است. برگ‌های تخت و پهن چنار که هر درخت حدود ۱۰ هزار تا ۱۵ هزار برگ وجود دارد، باعث تلطیف هوا می‌شود. ریشه‌ی آن خاک را نگه می‌دارد. ساقه‌اش هم آب را جذب می‌کند و به سفره‌ی آب زیرزمینی می‌دهد...»

البته درباره‌ی چنار، نظرهای متفاوتی وجود دارد، اما با یک جست‌وجوی ساده می‌توانید گونه‌ی گیاهی مناسب منطقه‌ی زندگی‌تان را پیدا کنید و روز درخت‌کاری امسال بی‌سروردا و در سکوت یک درخت بکارید.

کرونا که نبود، بعضی روزها که اسم داشتند، برنامه داشتند! مثلاً همین روز درخت‌کاری، فقط یک اسم در تقویم یا مراسمی رسمی جلوی دوربین نبود.

بعضی مدرسه‌ها مراسم کاشت درخت داشتند. در بوستان‌ها هم مردم صف می‌ایستادند تا نهال بگیرند و در باغچه‌ی خانه‌شان یا پیاده‌وها بکارند. گل‌دان‌ها و درخت‌ها یک‌باره چهره‌ی شهر را عوض می‌کردند.

حالا اگر هم نهالی اهدا شود، حال‌وهوای قبل را ندارد و معمولاً روز ۱۵ اسفند، از پای لپ‌تاپ و رایانه در کلاس آنلاین به ما یادآوری می‌شود که درخت‌ها چه قدر ارزشمند هستند و عکس درخت‌ها را نشانمان می‌دهند؛ یا به ما یادآوری می‌کنند که ۱۵ تا ۲۲ اسفند، به‌عنوان «هفته‌ی منابع طبیعی» نام‌گذاری شده که نخستین روز این هفته، یعنی ۱۵ اسفند، روز درخت‌کاری است و درخت‌کاری در ایران دارای پشتوانه‌ای از علایق ملی و سنت تاریخی است؛ تاریخ نشان می‌دهد که ایرانیان باستان، جشن‌های خاصی داشتند و در این جشن‌ها به درخت‌کاری پرداخته و به خاک و زراعت احترام می‌گذاشتند.

اگر یک‌هزار روز ۱۵ اسفند دلمان طبیعت‌خواست و تصمیم گرفتیم در شهر و روستای خودمان بی‌سروردا نهالی بکاریم، بهتر است درختان بومی منطقه‌ی زندگی‌مان را بشناسیم و از همان نوع درخت یا درخت‌ها بکاریم.

کاشت گونه‌های غیربومی می‌تواند به‌راحتی یک درخت را تبدیل به گونه‌ی مهاجم کند که برای ادامه‌ی حیات گونه‌های بومی منطقه، مشکل ساز شود. یا اصلاً درخت با منطقه سازگار

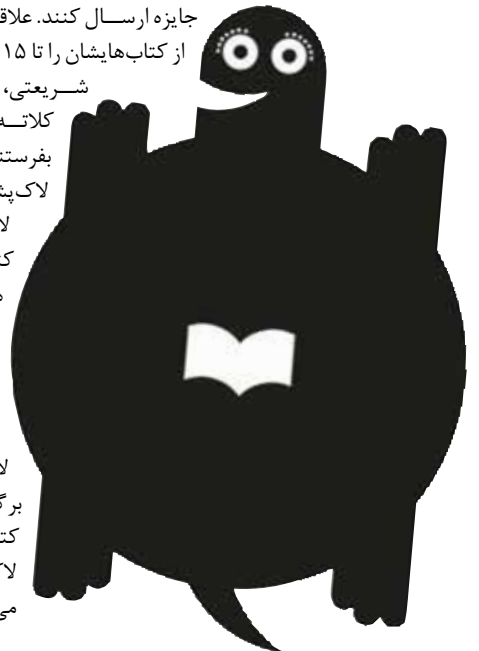
داوری کتاب‌های منتشر شده در فصل‌های بهار و تابستان ۱۴۰۰ توسط گروه داوری لاک‌پشت پرندۀ آغاز شده است.

گروه لاک‌پشت پرندۀ از ناشران و پدیدآورندگان کتاب کودک و نوجوان دعوت کرده تا آثارشان را که برای اولین بار در بهار و اردیبهشت ۱۴۰۰ منتشر شده و هنوز آن‌ها را برای لاک‌پشت پرندۀ ارسال نکرده‌اند، آثار خود را برای شرکت در این جایزه ارسال کنند. علاقه‌مندان می‌توانند یک یا دو نسخه

از کتاب‌هایشان را تا ۱۵ اسفند به نشانی تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از مطهری، نبش کوچه‌ی کلاته، فروشگاه شهر کتاب مرکزی بفرستند و حتماً روی بسته‌ی ارسالی نام لاک‌پشت پرندۀ را بنویسند.

لاک‌پشت پرندۀ، فهرستی از کتاب‌های برتر منتشر شده در هر فصل است که این کتاب‌ها را گروهی از منتقدان، کارشناسان و نویسندگان کودک و نوجوان انتخاب کرده‌اند.

هم‌چنین هیئت داوران لاک‌پشت پرندۀ، کتاب‌های برگزیده‌ی هر سال را انتخاب و به کتاب‌های برگزیده، نشان‌های لاک‌پشت طلایی و نقره‌ای اهدا می‌کنند.



سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی‌زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر) و نیلوفر نیک‌بنیاد
آئلیسه: علی مولوی (مدیر هنری) و ابراهیم رستمی عزیز (مسئول هماهنگی)



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری ویژه‌ی نوجوانان، سال بیست و یکم شماره‌ی ۱۰۷۱ (۴۰ الکترونیک) پنج‌شنبه، ۱۲ اسفندماه ۱۴۰۰ صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری



گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دو چرخه، استان‌ها، محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارکوی، کوچه‌ی توج
شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری
(طبقه‌ی چهارم: دو چرخه)
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

با سپاس از بخش‌های گوناگون روزنامه‌ی همشهری

سندوق پستی دو چرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۴۰۱ / نمابر: ۲۳۰۲۳۴۸۴

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org

دو چرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkkeh_weekly

hamshahrionline.ir/service/Children

آن‌ها انتخاب می‌کنند آن قدر عمیق و دل خواهند که دلم می‌خواهد بارها و بارها آن‌ها را با خودم مرور کنم. «حسین از من است و من از حسینم»!

چه جمله‌ی والا و شگرفی! چه فخر دل‌نشینی! قلبم این جمله را تکرار می‌کند و هر بار بیش‌تر از پیش از چنین علاقه‌ای سرمست می‌شود.

این نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین تعبیر از دوست داشتن است. قلب باید، عمیق، احساس‌یگانگی کند تا چنین کلماتی بر زبان بچرخد.

من، ابتدای این سفر شگفت هستم. ابتدای مسیری که انتهایش به شناخت تو می‌رسد. و این شناخت با خودش علاقه‌ای عمیق و باوری استوار خواهد آورد. آدم‌ها برای بیان دوست‌داشتنشان رسمی مخصوص به خود دارند؛ اما من از رسم آن‌هایی که راه‌را طی کرده‌اند کمک می‌گیرم. تو را با نام‌هایی می‌خوانم که پیش از این والاترین انسان‌ها خوانده‌اند. کلمات آن‌ها را با خودم تکرار می‌کنم تا به عشقی که آن‌ها از آن حرف می‌زنند برسیم. آدم‌ها در نهایت شبیه به کسانی می‌شوند که از آن‌ها یاد می‌گیرند. شبیه به کسانی که دوستشان دارند. برای من نقطه‌ی اوج این داستان نیز همین است: به کسانی شبیه شوم که تو را دوست دارند و تو نیز دوستشان داری.

۱. جمله‌ای از پیامبر اکرم ص درباره‌ی امام حسین ع



برای ولادت امام حسین ع

برای دوست داشتن نیاز نیست شاعر باشی

• یاسمن رضائیان

آدم‌ها چه‌طور از دوست داشتن حرف می‌زنند؟ چه‌طور دوست داشتن را ابراز می‌کنند؟ هر کس برای ابراز این حس رسم خودش را دارد؛ اما فکر می‌کنم آن که در دوست داشتن عاشق‌تر است جمله‌های زیباتری هم می‌گوید.

برای بیان دوست داشتن نیازی نیست طبع لطیف شاعران را داشت. دوست داشتن با خود لطافت می‌آورد و کلماتی را بر زبان آدم‌ها می‌چرخاند که تا پیش از این‌ها را روایت نکرده بودند. بعد یک‌باره آدم به خودش می‌آید و می‌بیند اگر چه ذهنش شاعر نیست، اما قلبش شاعر شده است.

این روزها حرف تو به میان می‌آید. گوش‌هایم برای شنیدن نام تو شنواتر می‌شود و قلبم عجیب و عمیق می‌خواهد درباره‌ی تو بیش‌تر و بیش‌تر بشنود. قلب نیز رسم مخصوص به خودش را دارد. از شنیدن نام تو گاهی آرام می‌شود، گاهی تندتر می‌زند، گاهی سبک‌بال می‌شود و گاهی چنان بی‌قرار می‌شود که انگار همین حالا می‌خواهد از من تا تو بدود. می‌خواهد خودش را به لحظه‌ی تولد تو برساند تا شاهد ظهور تجسم شجاعت باشد.

در عشق باید سلسله‌مراتب را طی کرد. آن که ابتدای راه باشد باید به سلوک آن‌هایی که به مقصد رسیده‌اند تکیه کند تا رسم طی مسیر را بیاموزد. آن‌ها عاشق‌ترند و بهتر می‌توانند کلمه‌ها را کنار هم بچینند. کلماتی که قلب

برای ولادت حضرت عباس ع

به قامت نام تو علمدار می‌آید

• اوکتای فراغی

برخی از آدم‌ها باور دارند از وقتی انسان به دنیا می‌آید رسالتش نیز با او به این دنیا می‌آید. اصلاً شاید به‌خاطر به‌انجام‌رساندن آن رسالت مهم باشد که آدمی به این دنیا پا می‌گذارد. برخی در زندگی به رسالتشان پی می‌برند و برخی دیگر در حالی از این دنیا می‌روند که هنوز رسالت خود را نیافته‌اند.

مادر بزرگ این جور وقت‌ها چه می‌گفت؟ می‌گفت بر پیشانی هر کس سرنوشت او نوشته شده است. مادر بزرگ می‌گفت برای همین مهم است چه اسمی روی بچه‌ها می‌گذارند. شاید اسم‌ها حقیقتاً نیرویی عجیب داشته باشند و انسان را به سوی سرنوشت هدایت کنند.

سرنوشت به بعضی از آدم‌ها می‌آید. چه سخت باشد و چه شیرین، انگار اندازه‌ی آن‌هاست. شبیه به لباسی که برای آدمی می‌دوزند و فقط به اندازه‌ی او در می‌آید و نه هیچ‌کسی دیگر. سرنوشت هر کس دقیقاً به قواره‌ی او در می‌آید، اگر که انسان راه را درست رفته باشد.

و تو نمونه‌ای زیبا از کسی هستی که سرنوشت به او آمده است. سرنوشتی تلخ و سخت و پرسوگ؛ اما باشکوه و والا و منحصر به فرد. به قامت نام هیچ‌کس بیش‌تر از تو علمدار نمی‌آید، به دست‌های هیچ‌کس بیش‌تر از تو سقایی نمی‌آید. و تو حقیقتاً به ماه شبیه بودی وقتی که نام بنی‌هاشم به میان می‌آمد.

با تو سرنوشتی سخت اما باشکوه متولد شد. سرنوشتی که بر پیشانی بلندت نوشته شد. رسالت تو از ابتدا این بود نامت به آب‌گره بخورد و با این واقعه به قلب‌های ما تلنگر بزنی.

با تو یاد گرفتیم نهایت فداکاری چیست و وقتی قلب خودمان را با قلب تو اندازه گرفتیم فهمیدیم در برابر تو هیچ نیستیم.

تو را باید خدا جور دیگری دوست داشته باشد که این چنین در زندگی ما جاودان کرده است. و جاودانگی به تو می‌آید. سرنوشت تو از ابتدا این بود بیایی که تا ابد در ذهن‌ها ماندگار شوی.



برای ولادت امام سجاده ع

از کلمات تو

شب‌ها روشن می‌شده‌اند

• بهار کاشی

تو را به شب‌هایی که بیدار مانده‌ای می‌شناسم. به نیایش‌هایی که در شب‌های بلند داشته‌ای. وقتی به نیایش تو در دل شب فکر می‌کنم تصور می‌کنم از کلمات تو شب‌ها روشن می‌شده‌اند. هر کلمات ستاره‌ای بوده است که بر سینه‌ی آسمان تاریک شب سنجاق می‌شده. تو راز و نیاز می‌کردی و کلمات بی‌وقفه ستاره می‌شده‌اند. در خیالم، وقتی سرم را رو به آسمان آن شب‌ها بلند می‌کنم، معجزه را می‌بینم. آسمان سراسر نور شده است. انگار که از دل شب صبح برآمده است. در این وسعت جادویی غرق می‌شوم و می‌بینم ستاره‌ها با درخشش خود انگار به ماه اشاره می‌کنند. نگاهم پی‌ماه می‌رود. از شوق به خنده می‌افتم. دلم می‌خواهد دستم را بلند کنم و ماه آسمان خیالم را لمس کنم. از همیشه روشن‌تر است. از همیشه معجزه‌گرتر است.

ماه نورانی شب‌های تار هستی. شوق تماشای آسمانی و به من که از شب‌های تار کودکی ترسیده‌ام آرامش می‌دهی. تو ماهی و کلمات ستاره‌اند. نیایش تو در شب‌های بلند و تاریک مرا از دل‌نگرانی نجات داده است. من از رسم نیایش تو آموختم بارز و نیاز می‌توان جهان را روشن کرد. حالا هر بار که مهتاب از آسمان شب دور می‌ماند به نیایش رو می‌کنم. ماه در قلبم می‌تابد و کلمات به جهان امنیت می‌بخشند.

اَسْلَامُ عَلَیْكَ يَا بَدْرَ الدُّجَى

سلام بر تو ای ماه تابان شب تار

فرازی از زیارت‌نامه‌ی امام سجاده ع

در دنیای کودکی‌های من روزها مهربان‌تر از شب‌ها بودند. روزها خورشید داشتند و نور. گرم بودند و تماشایی. امن بودند. شب‌ها اما هیبت عجیبی داشتند. دیگر از خورشید خبری نبود و تاریکی به من اجازه نمی‌داد درک کنم چه چیزی اطرافم وجود دارد. مادر می‌گفت شب‌ها به ماه نگاه کن تا خیالت راحت باشد. ماه، تنها پناه بود. دور بود اما روشن و آرامش‌بخش بود. و زیبایی عجیبی داشت. بر قلب تاریک آسمان شب نقطه‌ای درخشان حک شده بود. نقطه‌ای نقره‌ای که قلبم را قرص می‌کرد. یک‌بار از مادر پرسیده بودم ماه هیچ‌وقت نمی‌تواند شب‌ها را روشن کند؟ و او گفته بود: «مهتاب به زودی فرا می‌رسد».

مهتاب، دل‌خوشی من در شب‌های کودکی بود. در نگاه من، معجزه‌ای بزرگ بود. معجزه‌ای که می‌توانست بارها و بارها اتفاق بیفتد. بر جهان کودکانه‌ی من نور و امنیت می‌پاشید. بعد از آن، شب‌ها، دیگر عجیب نبودند. دل‌گرم بودم که یک‌بار دیگر مهتاب می‌شود و قلبم آرام می‌گیرد. مهتاب، جهان مرا جای امن‌تری کرده بود.



گفت‌وگو با «بیلی کریستال» و «جان گودمن»، گویندگان سریال انیمیشن «هیولاها سر کار»

هیولاها مشغول کارند

● ترجمه‌ی سارا منصور

هم‌دیگر، دوستی تان به قوت قبل ادامه پیدا می‌کند؛ انگار که هیچ فاصله‌ای بینتان نبوده. این رابطه یک جورهایی مرا یاد دوستی مایک و سالی می‌اندازد! شما هم فکر می‌کنید رابطه‌ی دوستی تان مثل رفاقت این دو شخصیت است؟

بیلی کریستال: برای من بله! قطعاً! دوستی ما خیلی عمیق است، حتی اگر یک‌دیگر را زیاد ملاقات نکنیم. پاندمی کرونا شرایط کاری ما در این سریال را تغییر داد و مجبور بودیم جدا از هم کار کنیم. ولی خب مایک را که می‌شناسید، حتی اگر از ریفش دور هم باشد، باز هم بهترین رفیق اوست!

پس کرونا، گریبان هیولاها را هم گرفت!

بیلی کریستال: بله تا حدودی! البته ما تا پیش از کرونا، تعدادی از قسمت‌ها را ضبط کرده بودیم، اما با شروع شیوع بیماری و اعمال قرنطینه، مجبور شدیم بخشی از کار را در خانه انجام دهیم.

نوه‌های من عاشق هیولاها هستند. آن‌ها ۱۱ و هشت‌ساله‌اند و عادت دارند به جای پدر بزرگ، مرا مایک صدا کنند!

تازه و جذاب آشنا شویم.

خب دوباره هیولاها برگشتند! داستان از چه قرار است؟

بیلی کریستال: بله این بار یک سریال انیمیشن درباره‌ی هیولاها داریم؛ با حضور هیولاهای قدیمی و تعدادی شخصیت تازه. من و جان هم که دوباره مایک و سالی هستیم.

داستان این سریال درست پس از پایان ماجراهای انیمیشن کارخانه‌ی هیولاها شروع می‌شود و ما حالا در طبقه‌ی خنده هستیم. شخصیت‌های تازه‌ای با گویندگانی فوق‌العاده به این جمع اضافه شده‌اند و من و جان، خیلی خوشحالیم که دوباره در جمع هیولاها حاضریم.

۲۰ سال از انیمیشن اول یعنی کارخانه‌ی هیولاها گذشته؛ بله، ۲۰ سال ناقابل! این انیمیشن ۲۰ سال پیش فوق‌العاده بود و هنوز هم فوق‌العاده است. برای ما حضور در این سریال، تجربه‌ای مفرح و خاطره‌انگیز است.

بیلی، می‌دانم که تو و جان دوستان خیلی قدیمی هستید، اما پیش آمده که برای سال‌ها هم‌دیگر را نبینید و ارتباطتان کمرنگ شود. اما باز به محض دیدن

چیزی که تصور می‌کردند، چندان هم راحت نیست و کار کارخانه کمی به مشکل خورده است.

هم‌چنان هیولاهای محبوب یعنی مایک و سالیون در این مجموعه حضور دارند، اما شخصیت اصلی این سریال «تایلر» است؛ هیولای جوانی که با تمام رؤیاهایش به سمت کارخانه‌ی هیولاها آمده تا ترسناک‌ترین هیولا باشد و برای شهرش برق تولید کند، اما درست در روز استخداش همه چیز در کارخانه‌ی هیولاها تغییر می‌کند و حالا تایلر باید یاد بگیرد چه طور می‌تواند بچه‌ها را بخنداند.

این روزها سایت‌های «نماوا» و «فیلیمو» هم برای هواداران ایرانی کارخانه‌ی هیولاها، دوبله‌ی اختصاصی این مجموعه‌ی جذاب و خنده‌دار را در اختیار کاربران خود گذاشته‌اند. به همین مناسبت برای شهر فرنگ این هفته، گفت‌وگوی ویژه‌ای را با «بیلی کریستال» و «جان گودمن»، کمدین و بازیگران مشهور سینما و گویندگان نقش‌های مایک و سالی در نسخه‌ی اصلی انیمیشن برایتان آماده کرده‌ایم تا بیش‌تر با حال و هوای این سریال



جان گودمن

که کارخانه‌ی هیولاها تصمیم گرفته به جای ترساندن بچه‌ها در شب برای تولید انرژی مورد نیاز شهر هیولاها، آن‌ها را بخنداند؛ اما این کار برخلاف

کمپانی‌های دیزنی و پیکسار پس از موفقیت انیمیشن «داستان اسباب‌بازی» در سال ۱۹۹۵، یک همکاری درخشان دیگر را در سال ۲۰۰۱ میلادی رقم زدند و انیمیشن «کارخانه‌ی هیولاها» را ساختند. تا پیش از کارخانه‌ی هیولاها، بیش‌تر معمول بود که داستان‌های پریان و باستانی را به انیمیشن تبدیل کنند، اما کارخانه‌ی هیولاها یکی از جذاب‌ترین فیلم‌نامه‌های غیراقتباسی انیمیشن‌ها را در اختیار داشت و دنیایی تازه را خلق کرد. دنیایی که تا پیش از این چیزی از آن نشنیده بودیم. دنیای هیولاها بی‌عجیب و بامزه که وظیفه‌ی روزانه‌شان، حضور در کمد لباس بچه‌هاست تا آن‌ها را بترسانند و از ارتعاش جیب بچه‌ها، انرژی الکتروسیستی شهر هیولاها را تأمین کنند.

انیمیشن کارخانه‌ی هیولاها در زمان خودش بسیار معروف شد و هواداران بسیاری داشت، اما به شکل عجیبی سازندگان آن خیلی دیر به فکر ساخت قسمت دوم این انیمیشن افتادند! ۱۲ سال گذشت و در سال ۲۰۱۳ میلادی، انیمیشن «دانشگاه هیولاها» ساخته شد؛ با این تفاوت که ماجرای این انیمیشن، ادامه‌ی کارخانه‌ی هیولاها نبود و در واقع پیش‌درآمدی برای داستان کارخانه‌ی هیولاها بود و زندگی «مایک» و «سالی» را در دوران دانشگاه روایت می‌کرد.

حالا هشت سال از آن زمان هم گذشته و این بار شبکه‌ی دیزنی، تولید سریال جذاب و بامزه‌ای را با حضور این هیولاهای دوست‌داشتنی آغاز کرده است. سریال «هیولاها سر کار»، در واقع ادامه‌ی انیمیشن کارخانه‌ی هیولاهاست و داستان آن درست در زمانی اتفاق می‌افتد





مایک، شخصیت بی‌نظیر و واقعاً منحصر به فردی دارد! همیشه احساس می‌کند مسئولیت همه چیز با او است! یعنی خودش را همه‌کاره می‌داند. در این سریال هم خودش را یک کارشناس کم‌دی می‌داند! در حالی که واقعاً نیست و این برای من که کم‌دین هستم، خیلی مفرح بود که به جای چنین شخصیتی صحبت کنم.

در قسمت‌های جلوتر، مایک یک کلاس آموزش کم‌دی برگزار می‌کند و می‌خواهد به دیگران یاد بدهد که چه طور از طنز

استفاده کنند! کلاس او مثل کلاس رانندگی می‌شود! در هم و برهم! چون می‌خواهد چیزی را به دیگران یاد دهد که خودش فاقد آن است؛ یعنی کم‌دی و طنز!

همان‌طور که گفتید از انیمیشن نخست تا این سریال، حدود ۲۰ سال گذشته و صدای شما هم تا حدی پخته‌تر شده. صحبت کردن به جای خود ۲۰ سال قبلتان که صدای جوان تری داشتید، چالش برانگیز نبود؟

جان گودمن: چند روز اول کمی تغییر احساس می‌شد، اما هر چه زمان بیش تری گذشت، صدای ما به آن

بیش تری گذشت، صدای ما به آن



بعد از ۲۰ سال در چند روز اول کار، کمی تغییر در صداهایمان احساس می‌شد، اما هر چه زمان می‌گذشت، صدای ما به حالت دل‌خواه همه نزدیک‌تر شد.

حالت دل‌خواه همه نزدیک‌تر شد. انگار همه چیز سر جای خودش قرار گرفت.

نقطه‌ی قوت این سریال را چه می‌دانید؟

بیلی کریستال: همان‌طور که گفتم، داستان این سریال دقیقاً از جایی شروع می‌شود که انیمیشن اول تمام شد. یعنی دقیقاً دنباله‌ی آن است.

هیولاهایی برای کار به کمپانی

نسبت به پروژه، کار کردن در خانواده بود. همکاری با بیلی در این انیمیشن مثل انفجار انرژی بود. مثل موشکی که به هوا می‌رفت! هر دوی ما روحیه‌ی شوخ و کم‌دی داریم و وقتی با هم در این انیمیشن همکاری شدیم، همه چیز عالی و فوق‌العاده شد.

بیلی، چه قدر با شخصیت مایک هم‌زاد پنداری می‌کنی؟

بیلی کریستال: من عاشق این هستم که مایک باشم! او رمانتیک، مثبت‌اندیش و ماجراجوست. وقتی با او هستم، احساس شجاعت می‌کنم. مایک غیر قابل پیش‌بینی است و اجازه نمی‌دهد هیچ چیز سدا را هاش شود. تلاشی خستگی‌ناپذیر دارد که خودش را از آن‌چه هست بهتر کند و این ستودنی است. او شخصیت مورد علاقه‌ی من است و هر جایی که لازم باشد، چه در سینما، چه در سریال و حتی در تئاتر (!)، ایفای نقش او برایم لذت‌بخش است.

ضبط صدا در هر جلسه حدود چهار تا پنج ساعت زمان می‌برد و پس از آن، واقعاً احساس خستگی می‌کردم، چون این شخصیت بمب انرژی است و واقعاً سطح انرژی قوی و بسیار بالایی دارد و می‌خواهد هر کاری را که انجام می‌دهد، در بهترین صورت به نتیجه برساند.

می‌دانید چرا؟ چون برای بچه‌ها، من فقط همین یک گویندگی را کرده‌ام و بس! ممکن است که من فیلم‌های زیاد و خوبی در کارنامه‌ی کاری‌ام داشته باشم، ولی وقتی قرار باشد خودتان را به نوه‌هایتان به عنوان هنرمند معرفی کنید، چه نقشی بهتر از مایک وازوفسکی!

به نظر من این سریال یک اثر خانوادگی است. یعنی شما می‌توانید با فرزندان و نوه‌هایتان آن را ببینید و همه هم از تماشای آن لذت ببرید. این یک موهبت برای این سریال است.

البته این اولین بار نبود که به شما پیشنهاد گویندگی یک شخصیت کار تونی داده می‌شد. می‌دانم که هزار بار به این سؤال پاسخ داده‌اید، اما واقعا چرا پیشنهاد گویندگی شخصیت «باز لایت‌یر» در انیمیشن «داستان اسباب‌بازی» را رد کردید و گفته بودید که مناسب شما نیست؟

بیلی کریستال: خب، موقعیت پیچیده‌ای بود و من آن پیشنهاد را رد کردم. دلایلم مربوط به کیفیت کار نمی‌شد، بلکه زمان مناسبی برایم نبود که آن را بپذیرم.



البته من علاوه بر خانه، برای ضبط برخی قسمت‌ها به استودیوی متروک هم رفتم! فضای خیلی عجیبی بود، ولی به شما قول می‌دهم که خروجی کار خیلی خوب از کار درآمد و حتماً از تماشای آن لذت خواهید برد.

جان، چه چیز باعث شد که تصمیم بگیری دوباره به جمع هیولاهای برگردی؟

جان گودمن: از نظر من قدرت خیال‌انگیزی استودیوی پیکسار بی‌نظیر است. آن‌ها داستان‌سرایان بسیار بسیار برجسته و ماهری هستند.

آن‌ها جهانی را خلق کرده‌اند که هر بیننده‌ی عاشق آن می‌شود و دوست دارد واقعاً در آن زندگی کند. همه عاشق هیولاهای پیکسار هستند و دوست دارند بدانند که ماجرای بعدی هیولاهای چیست.

واکنش خانواده و نزدیکانتان در باره‌ی بازگشت به جمع هیولاهای چه بود؟ آن‌ها هم به اندازه‌ی شما ذوق‌زده شدند؟

بیلی کریستال: نوه‌های من عاشق هیولاهای هستند. آن‌ها ۱۱ و هشت‌ساله‌اند و عادت دارند به جای پدر بزرگ، مرا مایک صدا کنند!



Disney
MONSTERS AT WORK

خواب کتاب

● نسترن حاتمی

آشفته از میان قفسه
به زمین افتاد
کتابی که
با صدای تبر
از خواب جنگل
پریده بود



تصویرگری: تانیا تانیا

به مناسبت ۱۵ اسفند، روز درختکاری

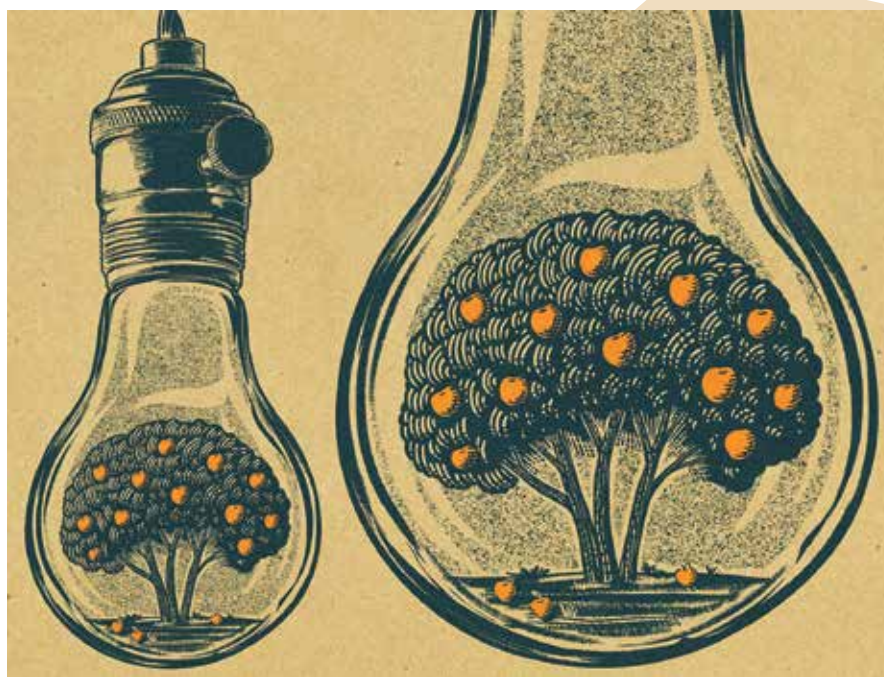
درختان شاعران و تصویرگران

امروز و به مناسبت پانزدهم اسفند، روز درخت‌کاری با هم سری می‌زنیم به دنیای زیبای شاعران و تصویرگران و از نگاه آن‌ها به حال و هوای این روز پیوند می‌خوریم.

درخت

● مریم زرنشان

ای درخت
شاخه‌های ترد و نورس تو را
دست‌های من گرفته سخت
مثل پیچکی
به دور تو تنیده‌ام
شب به شب برای تو ستاره چیده‌ام
ای درخت...



تصویرگری: آریاک لوفور

یک درخت در دلم

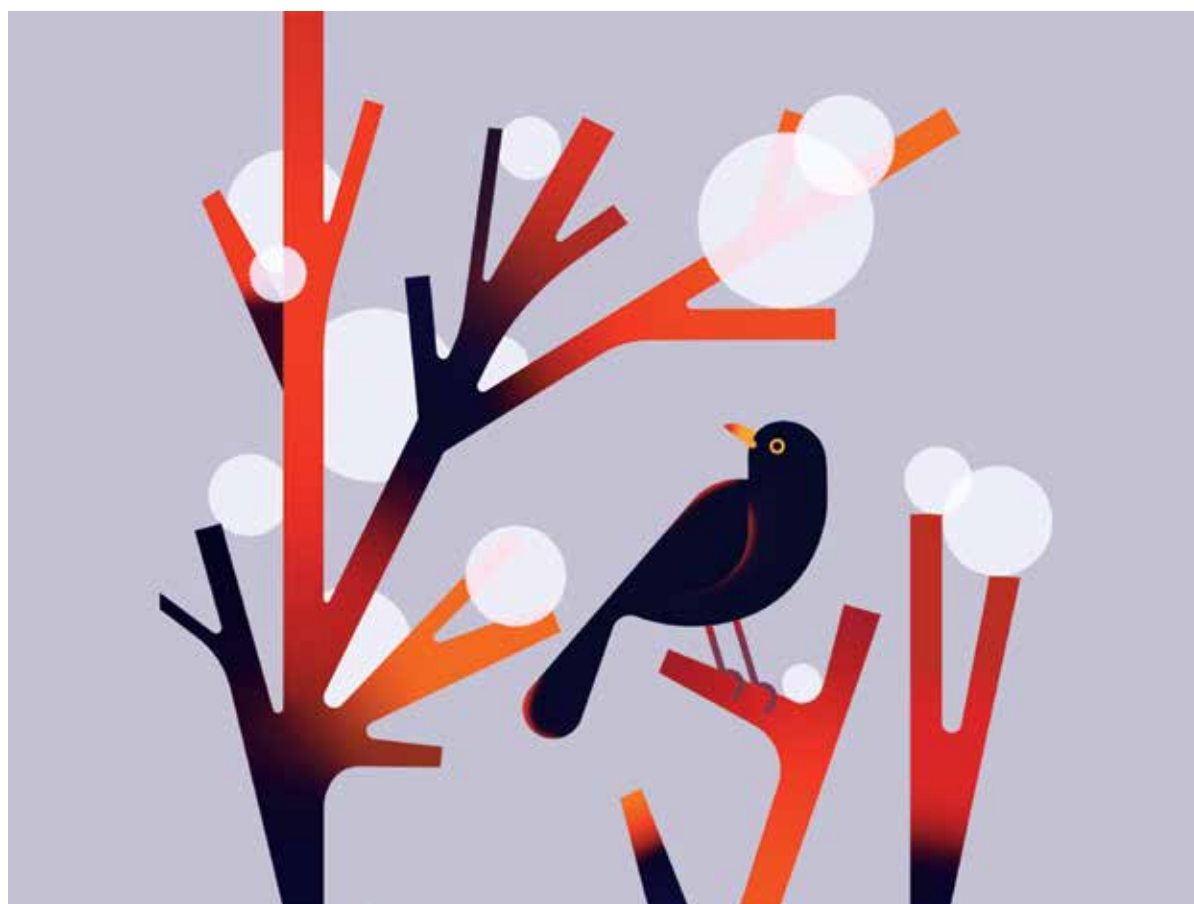
● افسون امینی

فکر می‌کنم به تو
یک درخت
در دلم جوانه می‌زند
با خیال خنده‌ات،
شاخه‌اش پر از شکوفه می‌شود
سیب می‌شوی!
یک درخت
در دلم پرنده می‌شود!

روز سبز

● میترایکانه

انتظار
در تن ظریف شاخه
مانده بود
غم به چشم برگ‌ها
نشانه بود
برگ‌ها
چروک خورده
ناامید
ناگهان
نگاهشان
تا شکوفه‌ای سفید
پر کشید
روز سبز تازه‌ای
فرارسید



تصویرگری: آلفیسا مارگیتا

چشم به راه

هنوز کافه چشم به راهت است و تلخی نگاهت زیر زبانم! از نسیمی که بوی موهایت را می آورد تنفس می کنم و زیر درختی پیر می خوانم: «تورفتی و دلم ثانیه‌ای بند نشد.»* مهلا خدا بنده لو ۱۶ ساله از دامغان

* سطر ی از شعر «فاضل نظری»



عکس: هسینی خداداد بیگی

جریمه

آسمان مشق شبش را ننوشته بود جریمه شد! صدبار آب باران آباد

کمند امیری از اراک

گرامافون

سال هاست که توییستی بر دل گرامافون خانه هوس یک دهن آواز خواندن مانده به درد نمی خورد دیگر دودکش ها خانه سیگار را ترک کرده پره های پنکه می خواهند چرخ فلک بازی کنند نکند ورق بخورد آن دفتر چه ی قدیمی خاطراتم

سال ها پیش به تاریخ دیروز مهدیس عزیزی ۱۶ ساله از یزد



تصویرگری: ناستیا کتین

کوه پدر

دستانش سخت بود، اما سبیز. پدر خزان دیده‌ام که صخره شد و قامت خم نکرد برابر موج‌ها. با هر مد، جذر می گرفت از درد و ما بیرون قدر مطلق، منتظر خبر مثبتش بودیم. برف میان موهای آختش نشسته بود و دیگر گرمای دلش هم حریف آب کردنش نمی شد، اما دلش آتش ۵۰ ساله‌ای بود که با این تگرگ‌ها خاموش نمی شد و گرگ باران دیده را جسور تر می کرد برای دریدن درد. آتشی که با هر لبخند مادر شعله می کشید تا سی سال پیش و بوی هل چای آتشی‌های کویر، خیال پدر را از میان ستاره‌ها رد می کرد و می رساند به خود ماه. آرامش شب می شد و در آغوش مست خواب خوش می شدیم. ما مست خواب بودیم که او کم کم لرزید و مته‌ی اشک ریز ریز سنگ‌هایش را خورد کرد. کوه پدر، مدتی است به خط دریا نزدیک و نزدیک تر می شود، اما هنوز ایستاده است. اصالت پدر سر بلند خواهد کرد از میان تمام موج‌ها.

فاطمه فیروزی ۱۷ ساله از بشرویه



تصویرگری: سمانه سیاهوشی

کبک‌های کلاغ

کبکی بود که از راه رفتنش کلیپ درست می کرد و در صفحه‌ی اینستاگرامش می گذاشت. او فالوورهای زیادی داشت. یکی از فالوورهایش کلاغ بود. کلاغ هم در اینستاگرام صفحه داشت، اما چه صفحه‌ای؟! مایه‌ی آپروریزی! داشتن دوتا و نصفی فالوور شاخ شکسته، مایه‌ی شرمساری نیست؟! کلاغ قصه‌ی ما، مثل شتری که خواب پنبه‌دانه می بیند، همیشه رؤیای داشتن فالوورهای بی شمار را می دید که ناگهان کشفی کرد. از لانه‌اش پرید بیرون و ارشمیدس وار فریاد زد: «قافتم! قافتم!» (همان یافتیم! یافتیم!) و شروع کرد مثل کبک راه رفتن و از راه رفتنش عکس و فیلم گرفت. فکر می کنید قصه‌ی ما به سر رسید و کلاغه به خونه‌اش نرسید؟ اشتباه می کنید! کلاغه به خانه‌ی رؤیاهایش رسید. خوب هم رسید. فالوورهایش از فالوورهای کبک هم بالاتر زد و چه دبدبه و کبک‌های پیدا کرد! آن قدر زیر پست‌هایش «عالی!» و «مثل همیشه متفاوت!» گذاشتند که نگو و نپرس! کبک که داستان کلاغ را دنبال می کرد، به این جا که رسید دست از پیاده‌روی کشید و صفحه‌اش را بست!

محمدجواد علیان پایه‌ی نهم از گلپایگان



عکس: برتیا پاشایی، ۱۶ ساله از نابل

در میان سکوت فضای نمایشگاه، به آثار نگاه می‌کنم. رنگ سفید پس‌زمینه‌ی آثار با سکوت بیرونی نقاشی‌ها همراهی می‌کند. اگر بخواهم در چند کلمه این آثار را توصیف کنم، این کلمات به ذهنم می‌رسد: سادگی، طبیعت، لطافت و ظرافت.

انواع خطوط و منحنی‌ها، دنیای خیال‌انگیزی را ترسیم کرده که به دل می‌نشیند. رنگ‌های متنوع چندان در آثار جایی ندارند، رنگی مانند قرمز صرفاً در بخش‌هایی مانند تاج خروس و گلی که بر دهان پرنده قرار دارد نشسته است. انگار هنرمند خواسته فارغ از شلوغی‌ها، احساس و فکر و تصویر ذهنی‌اش را منتقل کند. از نقاشی‌ها معلوم است خالق آن‌ها، طبیعت و حیوانات را دوست دارد.

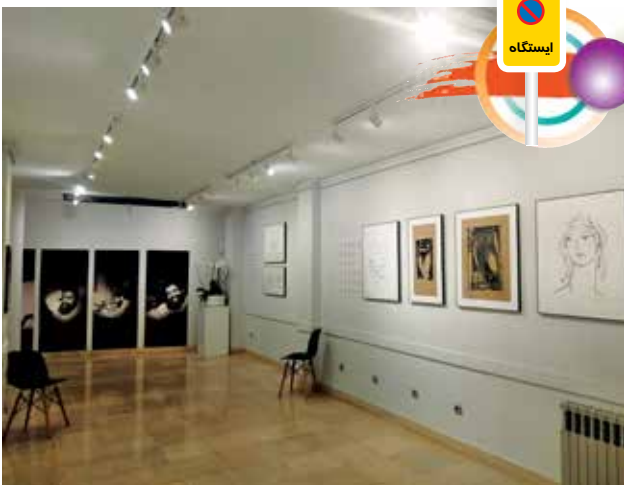


«برای سبک کاشان»

گشتی در نمایشگاه «آدم‌ها و افسانه‌ها»

آی آدم‌ها! آی افسانه‌ها!

● نیلوفر شهسواریان



عکس: نیلوفر شهسواریان

نمایش در آمده و انتخاب آن‌ها برعهده‌ی «امراه فرهادی اردکپان»، «علیرضا مصطفی زاده ابراهیمی» و «مجید عباسی» بوده است. ۳۰ نسخه از هر اثر روی مقواهای ایتالیایی کتان فابریانو (رزاسپینا و تیه پولو) و کرافت آمریکایی به روش چاپ دستی با دستگاه پرس، مشکی کوب شده و علاقه‌مندان می‌توانند آن را تهیه کنند. این هنرمند، بسیاری از تک‌اثرها را بعد از چاپ با رنگ آکرلیک، پاستل و مدادرنگی رنگ‌گذاری، شماره‌گذاری و

نمایش در آمده و انتخاب آن‌ها برعهده‌ی «بهرام دبیری»، متولد ۱۳۲۹، هنرمندی است که از ابتدای نوجوانی یعنی از ۱۲ سالگی، نقاشی را به شکل تجربی شروع کرد. او در دانشگاه هنرهای زیبا، رشته‌ی نقاشی خواند. می‌توان تأثیر ریشه‌ها و میراث فرهنگی ایران را در آثارش پیدا کرد. دبیری تا به حال بیش از ۶۰ نمایشگاه گروهی و انفرادی در ایران، اوکراین، امارات، اسپانیا و کشورهای دیگر برگزار کرده است. نمایشگاه «آدم‌ها و افسانه‌ها»، مجموعه‌ی ۲۱ اثر منتخب از بهرام دبیری است که در «نگارخانه‌ی ویژه» به



«خط‌های آزادی»



«آب در چشمان اسپان»



«کتیبه‌های عشق: جغد - نسخه‌ی اول»